

# معنای شعار تغییر اوباما، تغییرات روبنایی با حفظ اساس رفتار سلطه‌محور آمریکا

نگاهی دقیق به ساختار قدرت و سیاست در آمریکا و نیز کابینه جدید از سوی باراک اوباما نشان می‌دهد که شعار "تغییر" وی در بهترین حالت نتیجه‌ای جز تغییرات روبنایی با حفظ بنیان‌های رفتار هژمونیک آمریکا به دنبال نخواهد داشت. باراک اوباما اولین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست آمریکا پس از پیروزی در انتخابات، در گرانت پارک شیکاگو مجدداً به آمریکایی‌ها اطمینان داد که دوران تغییر در این کشور فرارسیده است هرچند که وی همچنان در هاله‌ای از ابهام از شعار تغییر سخن گفت و پرسش‌هایی همچون ابعاد تغییر و چگونگی تحقق این شعار را بی‌پاسخ گذاشت.

## ابهام در شعار تغییر

به‌رغم اینکه رویکرد تغییر، شعار محوری در فرایند انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود اما در روند مبارزات انتخاباتی کمتر به ابعاد و محتوای آن پرداخته شد و اکنون با پایان روند مبارزات انتخاباتی این پرسش به ذهن متبادر می‌گردد که آیا همچنان رویکرد تغییر به عنوان نقطه کانونی در کلام و رفتار دولتمردان تازه به قدرت رسیده در آمریکا حفظ خواهد شد و یا به مرور و در روند تحولات جاری و آتی و جریان‌سازی‌های رسانه‌ای در آمریکا و غرب این موضوع به فراموشی سپرده خواهد شد؟ در صورت مصمم بودن اوباما برای عملیاتی نمودن شعار تغییر، حوزه‌های این تغییر در چه ابعادی از ابعاد داخلی،

بین‌المللی، سیاسی و اقتصادی بوده و یا دامنه، حدود و عمق این تغییرات به چه شکل خواهد بود؟ هرچند شعار تغییر برخاسته از خواست افکار عمومی و مردم آمریکا جهت دگرگونی در ساختار سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا بود و با استقبال جهانی نیز مواجه شد، اما در بررسی تاریخ معاصر آمریکا، می‌توان به وضوح دید که شعار تغییر در تاریخ ۲۰۰ ساله اخیر این کشور چندین بار توسط نامزدهای انتخاباتی ریاست جمهوری و احزاب حامی آنها مطرح شده است. این شعار هر بار در زمان خود توانسته فریبنده باشد و مردم را جذب و مطرح کننده آن را به کاخ سفید روانه کند اما هرگز در بنیان‌های رفتاری نظام حکومتی آمریکا تأثیری قابل ملاحظه برجای نگذاشته است.

سخن از تغییر در سطح سیاست خارجی و در فضای بین‌المللی دارای یک رابطه دوسویه و متقابل است. اصالت داشتن عقلانیت و محاسبه سود و هزینه سبب می‌شود بازیگر خواستار تغییر در انتظار سیگنال‌های تغییر در سوی دیگر میدان باشد و هزینه‌های پرداختی خود را با محیط و فضای عمل خود متناسب گرداند. حتی اگر شخصی در نقش رئیس‌جمهور یک کشور خواستار بازتعریف اهداف متغیر باشد مقتضیات محیطی و پیرامونی است که بر او حکم می‌راند و گاهی مانع تحقق اهداف و آمال می‌گردد.

تغییری که اوباما در جهت نیل به پیروزی شعار خود ساخته بود و البته تمام موضوعات داخلی و خارجی را نیز در برمی‌گیرد در لفظ و کلام ساده می‌نماید لکن در مرحله عملیاتی شدن مستلزم محاسبات دقیق و دخالت دادن مؤلفه‌های جهان پرآشوب است. اهداف کوتاه برد و متغیر به دلیل کیفیات ذاتی و تحت تأثیر شرایط و تحولات، قابلیت تجدید نظر دارند. اما تغییر کیفی و کمی در اهداف ثابت یا درازمدت با موانع، هزینه‌ها، فشارها و مقاومت‌های ساختاری در دوطرف محیط درونی و بیرونی مواجه است که تحت چنین شرایطی اصولاً شعار تغییر به معنای حقیقی کلمه فرصت تجلی و تبلور نمی‌یابد.

سابقه رفتاری در تاریخ دیپلماسی آمریکا گویای این واقعیت است که با توجه به دامنه و عمق تعهدات فراوان این کشور در ورود، مدیریت و کنترل بحران‌ها و موضوعات و مسائل مهم منطقه‌ای و بین‌المللی همواره رؤسای جمهور جدید اگر دنباله‌رو رویکردهای دولت‌های قبلی نباشند حداقل آرایش زمین بازی را نیز به طور کامل برهم نمی‌زنند.

این نکته را نیز باید در ارزیابی‌ها لحاظ نمود که همواره شعارها و اظهارات نامزدها در جریان رقابت‌های

انتخاباتی تحت تأثیر شدید فضای حاکم بر رقابت‌های انتخاباتی است و پس از پیروزی و جلب آرا و حمایت‌های مردم، در فضا و شرایط حاکم بر بعد از انتخابات اگر نگوئیم به ورطه فراموشی سپرده می‌شوند حداقل کم رنگ و کم اهمیت‌تر خواهند شد.

### اولویت‌های اصلی دولت جدید آمریکا جهت اعمال تغییر

در حال حاضر اولویت اول و اساسی برای دولت آمریکا در یک روند کوتاه مدت برخورد با بحران شدید اقتصادی است که سایه سنگین خود را بر این کشور گسترانیده و همین مسأله وقت، توان و انرژی رئیس‌جمهور جدید را مصروف خود خواهد نمود. هرچند برخی از تحلیل‌گران مسائل سیاسی معتقدند که هیچ یک از وظایف و تکالیف رئیس‌جمهوری آینده آمریکا بزرگتر از بازسازی سیاست خارجی این کشور که آن را از گرفتاری‌ها و مشکلات سالیان حکومت بوش آزاد کند، نمی‌باشد، چرا که سیاست خارجی واشنگتن بدون برنامه رها شده است به شکلی که تکیه بیش از حد بر قدرت نظامی و بی‌توجهی به دیپلماسی و مراعات نکردن وضعیت متحدان از ویژگی‌های آن است. در حال حاضر آمریکا هیچ دکتترین منطقی و قانع کننده‌ای در عرصه سیاست خارجی ندارد. این کشور نیازمند پاسخی فراگیر و همه جانبه به مسائل مهم و جدید بین‌المللی می‌باشد.

برهمن اساس دولت جدید به موازات فائق آمدن بر بحران مالی و اقتصادی داخلی در بعد سیاست خارجی نیز در یک فرآیند میان مدت و بلندمدت به بازنگری و بعضاً اعمال برخی تغییرات سطحی و رونمایی در برخی از رویکردهای خود در قبال موضوعاتی مانند تروریسم، خلع سلاح، کره شمالی، ایران، عراق، افغانستان، خاورمیانه، سپر دفاع موشکی، روابط با اروپا و چگونگی تعامل با روسیه خواهد پرداخت. لذا احتمال ایجاد تغییر در روش‌ها

و تاکتیک‌ها در عرصه سیاست خارجی به صورت بسیار محتاطانه متصور است، اما راهبردهای کلان، خیر. چرا که حوزه سیاست خارجی توسط رئیس جمهور تعیین نمی‌شود و نهادهای کلیدی تأثیرگذار و تصمیم‌ساز در این عرصه در آمریکا تعیین کننده هستند.

### *انتخاب گزینه‌های ناهمگون برای تحقق سیاست تغییر*

اوباما طی روزهای اخیر گزینه‌های مورد نظر خود را برای تصدی سمت‌های کابینه جدید، انتخاب و رسماً اعلام نمود. با نگاه به اسامی افراد تیم جدید امنیتی اوباما می‌توان دریافت که تیم جدید امنیت ملی و سیاست خارجی احتمالاً دیدگاه‌های رئیس جمهور را که در زمان انتخابات بر آنها تأکید می‌کرد، تغییر خواهند داد. انتخاب هیلاری کلینتون رقیب سابق اوباما در انتخابات درون حزبی به عنوان گزینه وزارت خارجه، ابقای رابرت گیتس در وزارت دفاع و انتخاب جیمز جونز به عنوان مشاور امنیت ملی در انتخاب‌های اوباما از یک سو نمایانگر تمایل وی برای ایجاد یک کابینه دو حزبی است و از سوی دیگر ناهمگونی تیم عملیاتی اوباما برای تحقق بخشیدن به سیاست تغییر در ایالات متحده را نشان می‌دهد.

به نوعی انتخاب این افراد نشانه عدم تغییر در سیاست خارجی و امنیتی آمریکاست. مشاور امنیت ملی اوباما یک سرباز عالی رتبه در ناتوی قدیم بوده که از آن زمان توجه خود را بر اختلافات بر سر مواد خام آن زمان متمرکز کرده است. وزیر دفاع پیشنهادی وی نیز برگزار کننده جنگ‌های دوران بوش است که به خصوص وفاداری خود را به سربازان و افسران ابراز می‌کند. وزیر خارجه نیز یک شخصیت خاص است که هنوز در وی شک فرمانبرداری از سیاست‌های خارجی اوباما وجود دارد و از نقطه نظر دیدگاه‌های سیاسی بسیار به جرج بوش نزدیک است و او را گزینه‌ای ناهمگون برای تحقق

بخشیدن به آمال و آرزوهای مردم در ایالات متحده در حوزه سیاست خارجی ارزیابی می‌نمایند.

مردم آمریکا در نوامبر ۲۰۰۸ به اوباما رأی دادند تا شاهد تغییر در حوزه‌های سیاست خارجی و داخلی آمریکا و پایان یافتن دوران فاجعه‌آمیز بوش باشند اما ستاره‌گرایی رئیس جمهور جدید برای استفاده از چهره‌های حزب دموکرات، جمهوری خواه و دولت‌های گذشته از جمله گیتس برای سمت وزارت دفاع، کلینتون برای سمت وزارت خارجه و استفاده از بسیاری از مشاوران بیل کلینتون و جرج بوش در سمت‌های کلیدی به ناهمگونی کابینه اوباما خواهد انجامید.

انتخاب کلینتون به عنوان وزیر خارجه و ابقای گیتس در سمت وزیر دفاع در ترکیب تیم عملیاتی اوباما به عنوان پرچمداران سیاست‌های خارجی وی از اهمیت خاصی برخوردار است. با نگاهی به عمده‌ترین مسائلی که اوباما در طول مبارزات انتخاباتی خود بر آنها تأکید کرد مانند جدول زمانی خروج نیروهای آمریکایی از عراق، اولویت دادن به مذاکرات باصطلاح صلح در سرزمین‌های اشغالی و ادامه تلاش‌های دیپلماتیک درباره ایران می‌توان دریافت که انتخاب این افراد در واقع آغاز عقب نشینی وی از شعارهای انتخاباتی است. واقعیت این است که شخصیت و پیشینه افرادی که اوباما برگزیده است به شکل واضح‌تری نشانگر این امر است که اوباما در همین آغاز راه دریافته است که سیاست ورزی به این سادگی‌ها هم امکان پذیر نیست. به نظر می‌رسد که آمریکا فاقد دکرین منطقی است و دنیا نیازمند یک ایدئولوژی مثبت برای قرن بیست و یکم است درحالی که کابینه معرفی شده از سوی اوباما در عرصه سیاست خارجی و امنیتی را اعضای یک مدرسه سنتی و رئالیستی از قرن بیستم تشکیل می‌دهند.

به نظر می‌رسد انتظارات از اوباما و دولت جدید آمریکا بسیار بیشتر از آن چیزی است که وی قادر به انجام آن باشد. به تعبیری انتظارات غیر واقع بینانه هستند. امیدواری‌های فراوانی که پیرامون دولت جدید دموکرات‌ها به رهبری اوباما شکل گرفته است قابل توجیه نیست. باید به اوباما به چشم یک دوره انتقالی در سیستم سیاسی آمریکا نگریست که هدف عمده او اصلاح تصویر مخدوش و آشفته این کشور در جهان است. شاید انتخاب اوباما از این جهت برای آمریکا اهمیت دارد که پایان نمادین برده‌داری محسوب می‌شود مانند ظهور تایگر وودز در ورزش گلف که در گذشته به سفید پوستان تعلق داشت و یا به قدرت رسیدن نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی. اما آنچه میان دو حزب عمده آمریکا وجه مشترک است همانا تقویت نظام حکومتی هژمون، سلطه طلب و منفعت‌خواه است که جهت تأمین خواسته‌ها و اهداف خود به ویژه در عرصه سیاست خارجی به هیچ معیار قانونی تعهد نشان نمی‌دهد و قائل به ایده هدف وسیله را توجیه می‌کند، می‌باشد.

معرفی اوباما به عنوان کسی که جهان را به دوران جدید امنیت و صلح هدایت خواهد کرد، اشتباه محاسبه و تحلیل و ارزیابی غلط از شرایط و واقعیات موجود است. یک حقیقت قابل تأمل است و آن اینکه اوباما بالاخره یک آمریکایی است و هرچند هم ایده‌های متفاوتی داشته باشد هرگز نمی‌تواند از چارچوبی که از سوی مراکز قدرت، گروه‌های فشار و کانون‌های تصمیم‌ساز در ساختار سیاسی این کشور برای وی تعیین شده، گامی فراتر بگذارد. از این رو باید نسبت به بسیاری از گمانه‌زنی‌ها و پیش‌داوری‌ها مبنی بر ایجاد تغییرات و چرخش‌های جدی و زیر بنایی در رویکردها، مواضع و به تبع آن رفتارهای آتی دولت جدید آمریکا، با دید تأمل و تدبر نگریست و هوشیار و دقیق بود تا نتیجه آن بدتر از تجربه‌های قبلی نباشد.

غلامرضا مهدوی‌رجاء

اداره دوم غرب اروپا - وزارت امور خارجه